

اصفهان چگونه گسترش یافت؟

● اصفهان از زمانی که شاه عباس به قدرت رسید پایتخت ایران شد. نوع حکومت‌داری شاه عباس تفاوت‌های زیادی با پادشاهان قبیل از خودش داشت و همین امر باعث شد او اصفهان را به عنوان پایتخت انتخاب کند. شاید بتوان مهم‌ترین دلیل این اتفاق را در متمرکزساختن قدرت دید. اصفهان هم از نقاط مرزی و خطرناکی دور بوده که مهاجمان آن پایتخت را به عنوان مرکز قدرت تهدید می‌کردند، و هم با توجه به سیاست و مصلحتی که شاه عباس می‌دید، ترجیح داد از شهرهایی که قبلاً پایتخت شاه اسماعیل و شاه تهماسب بوده دور باشد، مانند تبریز و قزوین یا شهر اردبیل که مرکز نفوذ قزلباشان بود. بنابراین به نظر می‌رسد پایتخت‌شدن اصفهان از سر تدبیری سیاسی بوده که شاه عباس کوشید در راستای تثبیت قدرت خود به‌کار گیرد. شاه عباس توانایی‌های فردی اقوام دیگری را که به ایران آورده بود به‌کار گرفت. او با اقتدار خویش از نیروهای دیوانی و لشکری که از غلامان اقوام مختلف بودند، سرسپردگانی وفادار نسبت به خود ساخت. نته‌تها ایرانیان را به‌کار گمارد، حتی ارمنی‌ها را از جلفای قدیم (ارمنستان) به اصفهان آورد و منطقه‌ای را با همان نام برایشان آماده کرد و به این ترتیب اصفهان را گسترش داد. شاه عباس به اقوام و مذاهب و فرهنگ‌های مختلف ارامنه، زرتشتی‌ها و کلیمی‌ها اهمیت می‌داد. البته کلیمی‌ها قبل از استقرار شاه عباس در اصفهان حضور داشته‌اند. عمده گسترش هنر و معماری اسلامی و ایرانی در شهر اصفهان در دوره شاه عباس اتفاق افتاد. البته پیش از دوره صفویه هم هنر اسلامی در شهر اصفهان وجود داشته است. به عنوان مثال شاه عباس میدان نقش جهان را با الهام از الکویی در دوره سلجوقیان ساخت. پیش از این دوره هم مسجدهایی با معماری اسلامی وجود داشته‌اند، اما در زمان سلطنت شاه عباس به دلیل امنیت اجتماعی و رونق تجاری که در این شهر به وجود آمده بود بناهای قابل ملاحظه‌ای در آن ساخته شد.

به رغم روایت‌هایی که تاکنون از تاریخ اصفهان ارائه شده، درباره سبک و شیوه زندگی مردم اصفهان در مدت زمانی که این شهر پایتخت صفویان بود کم می‌دانیم. شهر اصفهان در پی اصلاحات سیاسی شاه عباس بازسازی شد و حتی گسترش پیدا کرد، اما درباره ماهیت الگوهایی که در آن عصر از ناحیه قدرت شکل می‌گرفت چه می‌دانیم؟ همان الگوهایی که تعیین‌کننده سبک زندگی در قلمرو روزمره بود. به عنوان مثال، آیا در این عصر از وجود شرایطی که منجر به شکل‌گیری خرده‌فرهنگ‌های مختلف، حداقل در برخی از شهرهای بزرگ شد، خبر داریم؟ آیا در میان گزارش‌های تاریخی، می‌توان گروه‌هایی از زنان یا مردان را دید که در دامان آزادسازی فرهنگی مورد تقضای دیوان‌سالاری شاه عباسی به منظور خاصی پرورده می‌شدند؟ اسکان گروه‌های مختلف اجتماعی از سوی شاه عباس چه نقشی در سبک و شیوه زندگی و همچنین دیوان‌سالاری نوظهور وی داشتند؟ و در این میان، آیا از سازوکار انسجام‌بخشی آگاهیم که در غیابش هر لحظه امکان داشت فرقه‌های گوناگون شهری – محلی، موجب ازهم‌پاشیدگی شهر اصفهان شوند؟

تاکنون درباره تاریخ، معماری و شهرسازی اصفهان مطالب زیادی نوشته شده است که همگی بیانگر اهمیت این شهرند، اما در حیطه علوم انسانی کار چندان‌سی درباره این شهر و ساکنان آن انجام نگرفته است. زهره روحی در کتاب «اصفهان عصر صفوی؛ سبک زندگی و ساختار قدرت» به پرسش‌های فوق می‌پردازد و در پی یافتن نیروهای بالقوه‌ای است که به لحاظ اجتماعی، آفریننده شهر اصفهان عهد صفوی بودند. کتاب حاضر سبک و شیوه زندگی روزمره مردم اصفهان را در عصر صفویه بررسی می‌کند و درباره الگوهایی که در آن عصر از ناحیه قدرت شکل گرفت به بحث و بررسی می‌پردازد. نویسنده از منطری میان‌رشته‌ای به شهر اصفهان پرداخته و تلاش کرده وجود مختلف زندگی اجتماعی مردمان اصفهان را در آن عصر بررسی کند. پراکندگی در قدرت و ثروت، اصفهای اجتماعی و اقتصادی شهر اصفهان و سقوط و انحطاط صفویه سرفصل‌های این کتاب است. به گفته نویسنده، «تمایل به شناخت نحوه‌های بودن، سبک زندگی، دیدگاه و شیوه‌هایی که انسان نوعی آن عصر بر اساس آن با خود، دیگری، شهر و جهان رابطه برقرار می‌کرده»، محور اصلی کتاب است. او انسان و جامعه‌ای که دوران را عمیقاً بر خاسته از شرایطی کاملاً مادی می‌داند که از ویژگی‌های مهمش می‌توان به ستیز و نزاع اجتماعی و سیاسی برای بقا و قدرت اشاره کرد و به جستجوی امکاناتی برمی‌آید که می‌توانست به طور نسبی مشخص‌کننده انسان نوعی عصر صفوی در اصفهان باشد.



زهره روحی

ناشر: امیرکبیر

نوبت چاپ: چاپ اول

قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان

فهم نادرست تاریخ جزئی اساسی از ملت‌بودن است.

ارنست رنان، به نقل از «درباره تاریخ»، ص ۵۳ گروه اندیشه: اریک جان ارنست هابزبام (۱۹۱۷-۲۰۱۲) مورخ و متفکر مارکسیست بریتانیایی در کنار مورخان مارکسیست انگلستان و جریان موسوم به مکتب آتال نقشی مهم در تاریخ‌نگاری طبقاتی و اجتماعی داشته است. او خود را مورخی مارکسیست می‌نامید و بر این باور بود که بدون مارکس در او هیچ علاقه خاصی به تاریخ پرورش نمی‌یافت. او معتقد بود هیچ بحثی جدی درباره تاریخ بدون ارجاع به مارکس در دقتی بدون شروع از آغازگاه او ممکن نیست و این امر به معنای برداشت ماتریالیستی از تاریخ است. جالب آنکه هم مقامات شوروی از ترجمه آثار او به روسی سر باز زدند، اگرچه عضو حزب کمونیست و ویراستار انگلیسی مجموعه آثار مارکس و انگلس بود، و هم ناشران معتبر فرانسوی از ترجمه برخی از آثار مهم او. آثار هابزبام طبق معیارهای ارتدوکس جزو متون مارکسیستی محسوب نمی‌شد. هابزبام در ایران نیز شناخته‌شده است. برخی از آثارش دو بار ترجمه شده‌اند و نام او نیز به اشکال متفاوتی در فارسی ثبت شده: هابزبام، هابسام، هوبزباوم. مهم‌ترین آثار او نیز به فارسی موجود است: عصر انقلاب (۱۸۴۸-۱۷۸۹)، عصر سرمایه (۱۸۷۵-۱۸۴۸)، عصر نهایی‌ها (۱۹۱۴-۱۹۹۱). چهارگانه هابزبام تاریخ اروپا را از قرن هجدهم تا اواخر قرن بیستم روایت می‌کند. از انقلاب فرانسه تا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی. در کنار ترجمه این آثار می‌توان به ترجمه کتاب‌های «جهان در آستانه قرن بیست ویکم»، «صنعت و امپراطوری»، «اهمیت کنونی مارکس» و چندین مقاله دیگر نیز اشاره کرد. عبدالله کوثری، ناهید فروغان، حسن مرتضوی، علی اکبر مهدیان، ایوب رحمانی و محمد جوادکرهام برخی از این آثار را به فارسی ترجمه کرده‌اند. به‌تازگی نشر اهریتا یکی دیگر از مهم‌ترین آثار او را به ترجمه حسن مرتضوی منتشر کرده است: «درباره تاریخ».

هابزبام مقالات این کتاب را در سال ۱۹۹۷ درباره نظر مورخان و پژوهشگران نسبت به گذشته منتشر کرد و به بررسی و ارزیابی انتقادی گرایش‌های گوناگون تاریخی، سبک‌ها و دخالت‌گری‌ها در مباحث مختلف مثل پست‌مدرنیسم و تاریخ اقتصادسنجانه پرداخت.

او در مقالات کتاب حاضر گونه‌ای خاص از تاریخ را مد نظر دارد، یعنی مسائلی اساسی و بنیادین که همه مورخان باید با آنها مواجه شوند، و همچنین درباره تفسیری تاریخی می‌نویسد. هر مقاله کتاب را می‌توان به صورت مستقل خواند ولی کاملاً با یکدیگر مرتبط‌اند.

تردید در بازگشت به گذشته

هابزبام انسان‌ها را به ماهی‌هایی درون آب تشبیه می‌کند که در گذشته شناورند و گریزی از آن نخواهند داشت. ولی شیوه‌های زندگی ما و حرکت در این محیط مستلزم واکاوی و بحث خواهد بود. او هدف خود را برانگیختن این‌ها در تعریف می‌کند و قویاً از این نظر دفاع می‌کند که موضوع پژوهش مورخان «واقعی» است. و موضوعی که باید از آن آغاز کنند تمایزی است بنیادین بین گزاره‌های تاریخی متکی بر مدارک و گزاره‌هایی که این‌چنین نیستند. او معتقد است گذشته‌ای که مطالعه می‌کنیم فقط برساخته ذهن ماست و برساخته‌ای از این دست همان‌قدر معتبر خواهد بود که برساخته‌ای دیگر، و نتیجه می‌گیرد «بدون تمایز بین آنچه هست و آنچه نیست، هیچ تاریخی وجود نخواهد داشت». هابزبام تا آخر عمرش «برداشت ماتریالیستی از تاریخ» مارکس را بهترین راهنما برای تاریخ می‌دانست. او نمی‌گوید که نمی‌توان یا نباید بین تاریخ مارکسیستی و غیرمارکسیستی تمایزی قائل شد، ولی معتقد است «تاریخ درگیر یک پروژه فکری مستحجم و نیز سرگرم فهم چگونگی پیشرفت جهان به سمت‌وسویی است که اکنون شاهدیم.» او «گذشته را بعد دائمی‌ا آگاهی انسان، جزئی ناگزیر از نهادها، ارزش‌ها و الگوهای دیگر جامعه انسانی» و مسئله مورخان را تحلیل ماهیت این «معنای گذشته» در جامعه و دنبال‌کردن تغییرات و دگرگونی‌های آن می‌داند.

به زعم هابزبام، در بخش اعظم گذشته انسان فرض این بود که تاریخ می‌تواند به ما بگوید جامعه، هر جامعه‌ای، چگونه باید عمل کند. به عبارت دیگر، گذشته الگویی برای حال و آینده تلقی می‌شد. در چنین شرایطی تاریخ «به‌معنای دقیق کلمه، اقتداری است به نفع حال». هابزبام نشان می‌دهد که چگونه «اگر حال در معنای معینی رضایت‌بخش نباشد، گذشته مدلی برای بازسازی آن در شکلی رضایت‌بخش فراهم می‌شود» و تا زمانی که با نظریه روزهای گذشته که روزهای خوش گذشته تعریف می‌شد و هنوز هم اغلب چنین تعریف می‌شود به نقطه‌ای بدل می‌شود که جامعه باید به آن رجعت کند. دیدگاهی که هابزبام به صورت انتقادی به آن اشاره می‌کند هنوز هم در سرتاسر جهان رایج است، حتی در کشور خودمان و در آثار کسانی چون سیدجواد طباطبایی. اما نگفته پیداست که امروزه موقعیت‌های زیادی برای بازگشت به گذشته به معنای دقیق کلمه میسر و حتی ممکن نیست. «بازگشت به گذشته بازگشت به چیزی است چنان دور که پس از سده‌ها نسیان باید بازسازی شود، بازسازی و ترازوی عهد کلاسیک یا بازسازی زیاد بازگشت به چیزی است که هرگز وجود نداشته،

تاریخ

اریک هابزبام «درباره تاریخ» چه می‌گوید؟

مورخان وزندگی مردم در تاریخ



اما برای این مقصود ابداع شده است. هابزبام به صهیونیسم یا هر ناسیونالیسم مدرنی اشاره می‌کند که نمی‌تواند بازگشتی باشد به گذشته‌ای گمشده، زیرا نوع ملت-دولت‌های منطقه‌ای با نوع سازمانی که متصور بودند، اصلاً پیش از قرن نوزدهم وجود نداشتند، بلکه این امر نوعی ابداع انقلابی بود که نقاب رجعت بر چهره زد». (ص ۵۳) هابزبام به نکته‌ای اشاره می‌کند که شاید پاسخی هم باشد به هر نوع ناسیونالیسم از جمله ایرانی: «تاریخ می‌بایست مدعا را ابداع کند تا به بار بنشیند». کار این قبیل مورخان دیکته اقتدار گذشته بر زمان حال است که از دل آن چیزی جز اقتدار برای دولت بیرون نمی‌آید. هابزبام کارویژه مورخان را نه خدمت به ایدئولوگ‌ها – که مورخان ملی اغلب چنین‌اند – بلکه برملاکردن چنین اسطوره‌هایی می‌داند. او می‌گوید اگر مورخان چنین کنند بعد است با تجلیل سیاست‌مداران مواجه شوند.

هابزبام در پاسخ به این سؤال که تاریخ درباره جامعه معاصر چه می‌تواند بگوید، مقصود خود در روشن تر بیان می‌کند: «جامعه‌ای که فاقد پیشینه باشد، شبیه هیچ گذشته‌ای نیز نخواهد بود». مقصود هابزبام فقط این نیست که چنین جامعه‌ای متفاوت خواهد بود. به گفته او، «تاریخ حتی زمانی که به مؤثرترین شکل تعمیم می‌بخشد، همیشه از عدم شباهت‌ها آگاه است». اگر تاریخ تعمیم نبخشد هیچ ارزشی ندارد. اولین درسی که مورخ متخصص باید یاد بگیرد این است که به دنبال باپهنگامی‌ها در این محیط مستلزم واکاوی و بحث خواهد بود. او هدف خود را برانگیختن این‌ها در تعریف می‌کند و شیه به نظر می‌رسند، مثل سلطنت انگلستان در سال‌های ۱۷۹۷ و ۱۹۹۷. او نگارش تاریخ را به طور سنتی برآمده از ثبت زندگی‌ها و رویدادهای خاص و غیرقابل تکرار می‌داند و ادعای جالبی مطرح می‌کند: «مقصودم دگرگونی‌های تاریخی‌ای هستند که آشکارا گذشته را به راهنمایی بنیاداً نامناسب برای حال بدل می‌کنند». (ص ۵۷) هابزبام با اشاره به تاریخ توکوگاوی (آخرین حکومت نظامی-فئودالی ژاپن) یا خاندان تانگ (که از سال ۶۱۸ تا ۹۰۷ میلادی بر چین حکومت می‌کرد) می‌گوید با اینکه آن‌ها به ژاپن امروز و چین ۱۹۹۷ ربط دارند، ولی «این ادعایی بی‌فایده است که هر یک از آن‌ها را فقط تداوم تغییر یافته گذشته‌شان» بدانیم. هابزبام می‌گوید، بر کسی پنهان نیست چنین نوآوری‌هایی چنان عام و آشکارند که به نظر می‌آید قاعده‌ای باشند باید برای افراد جوامعی که در مراحل گوناگون رشد خود هر چیزی برایشان کشف جدیدی محسوب می‌شود. او چنین دگرگونی‌های سریع، عمیق، دراماتیک و مداومی را ویژگی جهان پس از اواخر قرن هجدهم و به‌ویژه پس از نیمه قرن بیستم می‌داند.

هابزبام می‌پذیرد که در عمل بخش اعظم آنچه تاریخ می‌تواند پیرامون جوامع معاصر به ما بگوید، متکی است بر ترکیب تجربه تاریخی و چشم‌انداز تاریخی. اما وظیفه مورخان است که بیش از سایر افراد درباره گذشته بداند و تا زمانی که با نظریه یا بدون نظریه نیاموزند که شباهت‌ها و تفاوت‌ها را تشخیص دهند، نمی‌توانند مورخان خوبی باشند.

تاریخ اجتماعی یا تاریخ جامعه

هابزبام در بخشی دیگر از کتاب به نقد و بررسی اصطلاح «تاریخ اجتماعی» می‌پردازد که در نظر او بسیار دشوار است و تا زمان انتشار این کتاب تعریف دقیقی از آن ارائه نشده بود. به طور کلی گفته می‌شود که برخلاف تاریخ‌نگاری از بالا که سلطه‌ای طولانی بر تاریخ‌نگاری جهان داشته، تاریخ‌نگاری اجتماعی و از پایین عمر کوتاهی دارد و به معنای تاریخ حاشیه‌ها، گروه‌ها و طبقات پایین جامعه، تاریخ جنبش‌های اجتماعی این گروه‌ها و طبقات و نقش‌شان در فرایند تکوین جامعه، یعنی

به ساختارها و سازوکارهای پایداری و تغییر، و امکانات و الگوهای عمومی دگرگونی‌های آن‌ها. بلکه به آنچه واقع رخ داده نیز توجه می‌شود؛ ۲) «تاریخ جامعه» تاریخ واحدهایی خاص از مردمی است که با هم زندگی می‌کنند و برحسب ملاک‌های جامعه‌شناختی قابل تعریف‌اند؛ ۳) «تاریخ جوامع» ما را ملزم می‌کند دست‌کم نظمیی تقریبی از اولویت‌های پژوهشی و فرض‌های کارکردی را درباره شبکه مرکزی یا مجموعه‌ای از پیوندهای سازنده سوزدها به کار بگیریم، حتی اگر خود این چیزها حاکمی از وجود مدل باشد. ازاین‌رو، تردید دارد که مثلاً یک مورخ برزیل قرن هجدهم برای کاتولیسیسم در آن جامعه، به نسبت برده‌داری، اولویت تحلیلی قائل باشد یا مورخ بریتانیای قرن نوزدهم خویشاوندی را درست به اندازه انگلستان آنگلو ساکسونی شبکه اصلی اجتماعی در سراسر بریتانیا بداند.

در مجموع هابزبام تاکید دارد اگر مورخان جامعه بنا باشد در ایجاد مدل‌های معتبر حرکت‌های اجتماعی- تاریخی عمل کنند که به نفع همه علوم اجتماعی است، باید وحدتی بزرگ‌تر از عمل و نظریه خود به وجود بیاورند. این امر در مرحله کنونی احتمالاً به این معناست که در نخستین گام ببینند مشغول انجام چه کاری هستند، آن را تعمیم ببخشند و در پرتو مسائل برآمده از عمل بعدی، تصحیح‌ش کنند. هابزبام خود را نه یک «مورخ اجتماعی» که «مورخ جامعه» می‌نامید.

تاریخ مردم عادی

هابزبام به تاریخ مردم عادی، تاریخ اعیان، یا تاریخ عامه مردم می‌پردازد که هم دشوار است و هم جذاب. در گذشته اغلب تاریخ برای بیان شکوه و جلال و شاید هم استفاده فرمانروایان نوشته می‌شد. به نظر هابزبام، فعالیت عملی سیاست طبقه حاکم در بخش غالب تاریخ تا اواخر قرن نوزدهم و در اکثر مناطق، حداقل بر اساسا جاعتی گاه‌وبی‌گاه به توده مردم پیش برده می‌شد. می‌توان این امر را جز در شرایط استثنایی مثل انقلاب‌ها و طغیان‌های بزرگ اجتماعی مسلم دانست. هابزبام نشان می‌دهد تاریخ مردم عادی تنها زمانی به تاریخ ستنا مکتوب، یعنی تاریخ تصمیم‌گیری‌ها و رویدادهای سیاسی بزرگ، مربوط می‌باشد یا بخشی از آن را شکل می‌دهد که مردم عادی به عاملی ثابت در چنین تصمیم‌ها و رویدادهایی بدل شده باشند؛ یعنی نه فقط در دوره‌های بسج استثنایی مثل انقلاب بلکه به طور کلی در اکثر اوقات. این روند، چنانکه هابزبام نشان می‌دهد، تا عصر انقلاب‌های کبیر در اواخر قرن هجدهم ادامه نداشت، هرچند در عمل مدت‌ها پس از آن اهمیت یافت. بنابراین «تاریخ مردم عادی» به‌عنوان حوزه‌ای خاص برای مطالعه و تحقیق با تاریخ جنبش‌های توده‌ای در قرن هجدهم آغاز می‌شود. البته هابزبام پیشرفت واقعی تاریخ مردم عادی را به اواسط دهه ۱۹۵۰ برمی‌گرداند، یعنی زمانی که این امکان برای مارکسیسم فراهم بود تا در قبال آن ادای دین کند. به علاقه مارکسیستی یا عام‌تر سوسیالیستی به تاریخ مردم عادی با رشد جنبش کارگری بسط یافت. هابزبام این جنبش را مشوق بسیار قدرتمندی برای مطالعه تاریخ مردم عادی به‌ویژه طبقه کارگر می‌داند.

به گفته هابزبام، تاریخ مردم عادی می‌تواند با هر خاستگاه و مشکلات اولیه‌ای به جریان افتاده باشد و با نگاه رو به پس، به تاریخ مردم، نه‌تنها با بازنگری در گذشته به آن اهمیتی سیاسی داده می‌شود که هرگز نداشت، بلکه به گونه‌ای عام‌تر به ابعاد ناشناخته گذشته نیز پرداخته می‌شود. این امر مورخان این حوزه را با مشکلات فنی مواجه می‌کند، مثل هر نوع تاریخی. اما اغلب آن‌ها فرض می‌کنند مجموعه‌ای از منابع حاضر و آماده وجود دارد که تفسیرشان چنین مشکلاتی را به بار می‌آورد. در نظر هابزبام، تاریخ مردم عادی با بخش عمده تاریخ سنتی متفاوت است، چون هیچ مجموعه حاضر و آماده‌ای درباره آن وجود ندارد. از سوی دیگر هابزبام برخی از انواع مواد و مصالح مربوط به تاریخ زندگی مردم عادی را هنوز کشف و صرفاً خود را جمله‌ای اجتماعی نامید.

هابزبام ضمن اذعان به کارهای بزرگ و جالبی که پیرامون مباحث یا مجموع مسائلی از جمله «تغییرات جمعیتی و خویشاوندی»، «مطالعات شهری»، «طبقات اجتماعی» و گروه‌های اجتماعی»، «تاریخ فرهنگ»، «دگرگونی جوامع مثل صنعتی‌سازی»، «اعتراض‌ها و جنبش‌های اجتماعی» صورت گرفته از «تاریخ جامعه» به جای «تاریخ اجتماعی» می‌گوید، اگرچه معتقد است نمی‌تواند به اثری اشاره کند که مصداق «تاریخ جامعه» باشد. البته به کتاب مهم «جامعه فئودالی» مارک بلوخ اشاره می‌کند که پژوهشی درست درباره ماهیت ساختار جامعه ارائه می‌کند و همچنین به آثار مارکس که دست به ترسیم طرحی کلی از مکان هندسی و تحول تاریخی درازمدت جوامع زد و نیز به آثار ابن‌خلدون با تکیه بر کنش متقابل انواع متفاوت جوامع، برای مطالعه پیشاتاریخ، تاریخ باستان و تاریخ شرق پیشا رویداد است، باین حال، بنا به تاکید او، تاریخ جامعه هنوز باید نوشته شود. هابزبام می‌گوید نمی‌توان مدل یا چک‌لیستی از این تاریخ ارائه داد ولی ایستگاه‌ها و علائم راهنمایی را معرفی می‌کند که در فهم موضوع به کار می‌آید؛ ۱) «تاریخ تاریخ» بیش از هر چیز «تاریخ» است، بدین معنا که زمان گاه‌شناختی یکی از ابعاد آن به شمار می‌آید. هابزبام می‌گوید در این تاریخ نه‌تنها

میراث بین‌النهرین

● منطقه بین‌النهرین یا میان‌دورود نام منطقه‌ای جغرافیایی است که میان دو رود دجله و فرات واقع شده است. امروزه بیشتر سطح این منطقه در کشور عراق است. بین‌النهرین را به خاطر تمدن‌های کهن و باستانی آن می‌شناسند و نامش همواره به نام و آثار این تمدن‌ها کره خورده است. تمدن‌های سومر، اکد، بابل، آشور، کلدانی و تمدن‌های ایرانی مانند کاسی و ایلام و ماد، هر یک در گوشه‌ای از این سرزمین رونق و تأثیر داشته‌اند و از این منطقه نیز تأثیر پذیرفته‌اند. هر یک از این تمدن‌ها گوشه‌ای از تاریخ باستان را به خود اختصاص داده‌اند. همچنین ادیان و فرهنگ‌های بسیاری هم از کشورهای مختلف متأثر از بین‌النهرین بوده‌اند. از این‌رو، کتاب‌های بسیاری درباره تاریخ این منطقه و تمدن‌های حاضر در آن نوشته شده است و مورخان بسیاری به تحقیق درباره آن پرداخته‌اند. به‌تازگی نشر ققنوس کتابی منتشر کرده است که میراث بین‌النهرین را بررسی می‌کند، به عبارت دقیق‌تر، به بررسی سه مورد از نوآوری‌های مهمی می‌پردازد که در هزاره چهارم قبل از میلاد از رویارویی سومری‌ها و اکدی‌ها در عراق امروزی پدید آمد؛ یعنی نوشتار، عقلایت و دین.

این کتاب شامل سه مقاله به ترتیب با عناوین «دین و عقلایت در بین‌النهرین»، «نوشتار میان جهان‌های مرئی و نامرئی» و «نوشتار و دین مدنی در یونان» است. نویسندگان این سه مقاله هر یک با زمینه قراردادن یک یا چندین فرهنگ باستانی کوشیده‌اند ایده کلی کتاب را که یافتن ریشه‌های تمدن امروزی ماست، بررسی کنند. ژان بوترو، مورخ، متفکر و باستان‌شناس شناخته‌شده در فصل اول، بین‌النهرین باستان را زمینه یافتن ردپای نیاکان تمدن امروزی ما قرار داده است. کلاریست هرنشمت، ایران‌شناس نامدار، با تمرکز بر تمدن ایلامی در جنوب ایران و پرداختن به الفباهای صامت‌نگار، الفبای یونانی، خط میخی فارسی باستان و با تفسیرها و تأملاتی شگفت درباره این خطوط و نیز مفاهیم مندرج در ادیان و فرهنگ‌های باستانی، کار بوترو در مقاله اول را دنبال می‌کند. ژان پی‌یر ورنان در مقاله پایانی یکسره به تمدنی می‌پردازد که غربیان امروز الفبای صامت‌نگار، الفبای یونانی، خط میخی آند و خود را میراث‌داران حقیقی آن می‌پندارند. کتاب حاضر پیشرفت نوشتار را در بستر نسبتش با اندیشه و تعصب دینی بررسی می‌کند؛ یعنی دو مقوله‌ای که به محض پدیدآمدن نوشتار از دل آن زاده شدند و همچنین به چگونگی بندیش از سوی اقوام دیگر می‌پردازد. به این صورت که سامی‌های سوریه خط را اصلاح و یونانی‌ها آن را کامل کردند. کتاب نشان می‌دهد در نقطه اوج تکاملی طولانی مشخص می‌شود و عقلایت - یا «عقلایت‌ها» به قول ژان پی‌یر ورنان - و ادیان جهانی در محصول فرعی خطی و نوشتارهای دو محصولی که قادرند منجرهای خطی و مستقل از شرایط خلق کنند. در این کتاب نویسندگان می‌کوشند به بررسی اشکال تاریخی این سه پدیده در میان اقوامی بپردازند که اقدام به اخذ و اقتباس این پدیده‌ها کرده یا آنها را دگرگون کردند. هر یک از این تمدن‌ها به سبک و سیاق خاص خود و بسته به شرایط مادی، اجتماعی و فرهنگی‌شان از میراثی مشترک بهره‌مند شدند. در این کتاب مراحل مختلف تحولی تصویر نمی‌شود که نهایتاً در عقلایت یونانی و کنایورستی عبرانی به کمال خود رسید. در این کتاب نشان داده می‌شود اگرچه به طور قطع ثابت شده بین‌النهرین پیشگام در بخش‌های غربی دنیای قدیم برچشمه تمدن بوده است، شاخه‌های متعدد و پایدار این سرچشمه همگی به جریانی واحد تبدیل نشدند. بلکه برعکس، این شاخه‌های متعدد هرگز از دگرگونی و رشد و آمیزش بازنیاستادند. این‌گونه بود که ایده‌های بین‌النهرینی مثل کالاهای مادی و فناوری‌اش، به شرق یعنی به سرزمین‌های ایرانی و به غرب یعنی سوریه و دوتر از آن به یونان سرازیر شدند. این ایده‌ها که تمدن‌های هخامنشی، آرامی، عبرانی و یونانی آنها را اخذ و اصلاح می‌کردند، گاه دچار تغییرات کمابیش بنیادی می‌شدند و گاهی نیز بدون تغییر و در شکل جریان‌های فکری، مجموعه اساطیر و عقاید از اینجا و آنجا سر بر می‌آوردند. در این کتاب تاکید می‌شود از این واقعیت که دو موجودیت به نام‌های تصنعی شرق و غرب ایده‌های فوق را به ارث برند به هیچ وجه نمی‌توان نتیجه گرفت که در درخت شش هزارساله تمدن بین‌النهرین فقط همین دو شاخه بزرگ روینده است. از این‌رو، نویسندگان این مقالات خوانندگان را دعوت می‌کنند دیدگاه‌های ایدئولوژیک خود را درباره مسئله سرازازها کنار بگذارند و داستان تمدن را از نو و از سر انصاف بخوانند. این‌طور است که می‌توان در پس مفهوم «غرب» تأثیرات اسلامی بسیاری یافت.

نیای غرب

ژان بوترو و دیگران

بهم رستخایز و دیگران

ناشر: ققنوس

چاپ اول: ۱۳۹۷

قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان